

اندرز بهزاد فرخ فیروز

ترجمه آقای دکتر فرهاد آبادانی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان

ترجمه‌ای که در زیر بنظر خوانندگان محترم میرسد از یک متن پهلوی است که عنوان آن «اندرز بهزاد فرخ فیروز» است. اندرزنامه در زبان پهلوی عنوانی است که بچند قطعه بزرگ و کوچک داده شده است. بیشتر این اندرزها منسوب به پادشاهان و وزیران و پیشوایان مذهبی و دانشمندان است. از آن جمله اند «کارنامه اردشیر بابکان» و «اندرزنامه بزرگمهر حکیم» و «اندرزنامه آذرباد مهر اسپند» و متن حاضر و غیر آن.

این ترجمه از روی متن کتاب «اندرزنامه پهلوی» تألیف دستور خدایار دستور شهریار ایرانی است. کتاب در بمبئی و در سال ۱۸۹۹ میلادی بچاپ رسیده است.

در این ترجمه، بنا بر روش همیشگی، کوشش فراوان رفته است که نزدیکترین واژه فارسی‌ای که با واژه پهلوی در متن خویشی دارد بکار برده شود و نیز سعی شده است که عبارت ترجمه بهمان شیوه جمله در زبان پهلوی نموده شود. برای فهم جملات و روشن شدن مطالب و درست بودن جملات از نظر دستور زبان فارسی، به پیروی از زبان فارسی امروز، گاهی واژه‌ای بجمله افزوده شده که این گونه واژه‌ها در قلاب [] جای داده شده ضمناً بسیاری از واژه‌ها با همان شکل و صورت پهلوی که در کتب متقدمین بکار برده شده در اینجا نیز آورده شده اما هرگاه واژه‌ای نامأنوس بنظر رسید معادل آن در پرانتز (=) آورده شده است.

امید است که ترجمه این نمونه‌های کوچک پهلوی جوانان ما را برانگیزد تا بیشتر بدانستن زبان پهلوی رغبت نمایند و برای آنچه خود دارند دست نیاز بسوی بیگانگان نبرند و بکوشند تا از این راه زبان پارسی را غنی تر سازند. (مترجم)

« بنام یزدان »

- ۱ - بهزاد فرخ فیروز راست گفتار فرزانه گفت کم (= که من) آموزدم ، خرد (برای) کنشن (= عمل ، کردار) مینوی (= جهان دیگر) خوبست . (زیرا) هر چیز در گیتی (= جهان مادی) به بخت است .
- ۲ - اوی (= آن کسی) پر خرد همیشه در آسایش [است] . اوی (= آن کسی) دش خرد (= زشت خرد ، بد خرد) همیشه برنج [است] .
- ۳ - دوکس اند کشان (= که اوشان) از کنشن (= عمل ، کردار) خویش آسانی [بهره است] یکی آنکه گزیدار (= برخوردار) و یکی آنکه بد خرد .
- ۴ - آن گزیدار (= برخوردار) از خرد کش (= که او را) [بهره] هست . آن بد خرد از هوش کش (= که او را) در تن نیست .
- ۵ - دوکس اند دانای گزیدار افزارمند (= توانا و با قدرت) . دستور (= وزیر یا پیشوای دین) خرد دستور (= دانشمند ودانا) که خواسته ندارد [و] دین افزارمند که [بهیچ چیز] آزرده نمیشود .
- ۶ - دوکس اند بیمار نیازان (= نیازمند و مستمند) که بخویشتن مستمند و ستمکار [هستند] .
- ۷ - با تخشا (= کوشا ، ساعی) باشید و کرفه (عمل نیک ، ثواب) ثواب اندوزید و از خویشکاری نگردید تا بهره ور شوید از بخت .
- ۸ - بخویشتن گستاخ مباشید و به کمترین گناه [ورزیدن] ناخوشنود [باشید] و به افزار بلندترین (= دستگاه بزرگی) مگرائید (= میل میکنید و آرزمند مباشید) .
- ۹ - به افزار [دیگر] کس کار میکنید .
- ۱۰ - اشگهانی (= کاهلی و سستی) بخت را به کنشن شمارید .
- ۱۱ - بسود تخشا (= کوشا ، ساعی) باشید و به بخت گستاخ [که] همانا به بخت [نیک کامه شوید] .

- ۱۲ - چمن آزمودم که هربدی از دام^۱ بردن از خرد فراخی و فریاد هشن (= مدد) [بهره شود].
- ۱۳ - چه مرد بافزار (= بزرگی) از خود [رسید] و از شگفت ترین بلا رهائی یابد.
- ۱۴ - خرد داشتار پناه جان [است] ، خرد بوختار (= نجات دهنده) فریاد رس تن [است].
- ۱۵ - آمده است که در توانائی خرد به ونیز در کم مالی (= فقر ، نداری) خرد پاسبان و نگهبان [است].
- ۱۶ - اینجا به یاری خرد به (در اینجا برای یاری خرد بهتر است) در آنجا به پشت و پناه خرد پاسبان تر (در آنجا برای پشت و پناه خود پاسبان تر است).
- ۱۷ - افزار بخرد پاینده تر [است].
- ۱۸ - نام پیرائی از خود [است].
- ۱۹ - رادی (جوانمردی) از خرد [است].
- ۲۰ - فریاد رسنده تر خرد [است].
- ۲۱ - دوده (= خانواده ، خانمان) افروزشنی (= نام نیک حاصل کردن) از خرد [است].
- ۲۲ - دین یاور (= یاری دهنده دین) تخشاطر (= کوشاطر ، ساعی تر) دانش خرد را ستائیده تر پیمان (= کسی که بیاوری دین تخشاست بیشتر سزاوارستودن است تا که خرد مند است).
- ۲۳ - پیدا تر خرد - دانش خرد را کاری تر [است].
- ۲۴ - چه هرکس (= که او) را خرد است هوورز (= نیکوکار ، ثواب کار) چه هرکار نیک [از] بُن (= ریشه واصل) بخرد یافت شود.
- ۲۵ - چه هرکه در زمان (= روزگار) صد سال بزید (= زندگی کند) بآخر راه پل رسد . (یعنی آدمی اگر صد سال نیز زندگی کند سر انجامش مرگ و رسیدن به چینود پل است).
- ۱ - این کلمه بدرستی خوانده نمیشود و شاید «دتمم» خوانده شود بمفهوم نزدیکتر باشد .

- ۲۶ - انگار که [مرا] دوده (= خانواده) توانا باشد [چون] از من جدا و دور شوند ، مرا چه سود که انباز من خاك و كرم اند - شوی زنِ خویش را نیز همراه نباشد .
- ۲۷ - چه دانا کار به بن (= اصل و ریشه) داند ، دژ آگاه (= بد آگاه) به سر (= انجام و آخر) شناسد .
- ۲۸ - چه [چون] که [تن] پراکنده و کالبد شکست [و] جان از تن فراموش بشد ، کار از کار برخاست و کالبد بی بر (= بی ثمر ، بی فایده) بماند [و] قوه ادراک بشد از کالبد کار رنجور بشود .
- ۲۹ - کورا زمان رسد . پس چشم دوزد که از خواب نخیزد [و] دلی که درو آمد نه جنبد [و] ودست که شکست نروید [پا] که شکست نرود .
- ۳۰ - ستور که آمد جدا [از] بار نرود - بخت که آمد سپوختن نشاید .
- ۳۱ - اکنون تن بگماهان (= تابوت) و نسا (لاشه) بدخستان (= گورستان) شود (= رود) .
- ۳۲ - اینکه دوده بدوده آمیزد .
- ۳۳ - مال و ثروت فرمان به خدای (= سردار و سرور و بزرگ) دیگر رود - زن شوی بمنش گیرد و خواسته نیز بخواسته دار (ثروتمند ، دولت مند) رود .
- ۳۴ - جان یکتا و تن تنها ، [و] نسا بجای خویش ، سگ و مرغ به همپالی درنشینند .
- ۳۵ - هم مهتر و هم کهنر و هم خدا (= سردار و بزرگ و سرور) و هم بنده و - درویش و آزاد مردان و فرزندانگان بانجا آیند .
- ۳۶ - از فرمان آزاد مردان و فرمان و حکم خوب [کسیکه] نافرمانی کرد بمینو ، چون آن پسری [است] که از فرمان پدر نافرمانی کند .
- ۳۷ - فراز رود و راه به چینود پل (= پل صراط) بلند گذارند و هر چه تن ورزیده است روان بیند .
- فرجامید (= پایان یافت) بدرود و شادی و رامش :

TRANSLITERATION

HANDŪRJ-Ē-WEHZĀT FARXAV FĪRŌZ

Pat Nām - ē Yazdān

- 1- Wehzāt Farxav Fīrōz ē rāst gūftār ē farzānak gūft, kūm azmūt ham,
xrat weh mīnūk kūnēšn ē gīty har čij ē pat baxt estet.
- 2- Oī por xrat hamīšak āsān, oī ē dōšxrat hamīšak pat ranj.
- 3- Dō homand hanšān hač zēš kūnēšnāsān, aēvak hān ē vačītār ūt aēvak
hān ē vat-xrat.
- 4- Hān ē vačītār hač xrat zīš hast, hān ē vat-xrat hač hūš zīš pat tan nīst.
- 5- Dō homand dānāk ē vačītār ē afzārhomand dastūbar ē xrat dastūbar
ka nē xāstak dēn afzārhomand ka nē āzūrtam.
- 6- Dō homand vīmār ē niāzān kē pat xēstan mostkar ūt sthambak.
- 7- Apāk toxšāk bēt ūt karfak handožit ūt hač xēškārīh bē nē vartēt
gatyār bē pat baxt.
- 8- Pat xēstan ē vastāxān nē bēt ūt pat vasēntūm venās a-xārsand ūt pat
apartūm avzār aēt nē grāēnēt.
- 9- Pat avzār (ē) kas kār nē konēt.
- 10- Ašgahānihbaxt rāē bē konēšn nē amārēnēt.
- 11- Pat sūt tūxšāk večītār ūt pat baxt vastāx homanāk hokāmak pat baxt.
- 12- Čēm āzmūt har vat hač dām hamāk būrtan hač xrat frāxīh ūt
friātahasn hač xrat.
- 13- Čē mart oē mas afrāz hač xrat nēhēt ūt hač škaftūm hūrēsp xrat
būzīnēt.
- 14- xrat dāštār pānak ē jān, xrat būxtār ūt friātak ē tan.
- 15- Rasand andar tūbānīkih xrat vēh ūt pūnj (?) kēm hērīh xrat pānaktar.
- 16- Aētār pat adyārīh ē xrat vēh ānōē pat pūštpanāih xrat pānaktar.
- 17- Avzār pat xrat pātyāvandtar.

- 18- Nām pīrāik hač xrat .
- 19- Rātih pat xrat .
- 20- Friātašniktar xrat .
- 21- Dūtak afrūzishnih avzār xrat vēstūnēt .
- 22- Dēn adyārīh toxšiktar iāc dānēšn xrat rāc šāestaktar patmān .
- 23- Pītaktar xrat dānēšn xrat rāc kārīktar .
- 24- Čē har kēs xrat aēt hovarj aēt, čē har kēs xrat aēt xāstakē aēt, čē har kār nīvak būn pat xrat vēstūnēt .
- 25- Čē har kē andar anbām ka sat sāl zīvēst bē pasīc rasēt rās oē pohl .
- 26- Angār kū dūtak tūbānik bē ka hač mēn apār bēt, mēn čē sūt azra (?) kerm andūxt ē vas ambārak šūi zan ē xēs rāc .
- 27- Čē dānāk pat būn kār dānēt, dōš-ākās pat sar dānēt .
- 28- Čē ka vašūft ūt kālput škast jānc hač tan farmoš bē šot kārūkār hač kār axāst ūt kālput apībār bē mānēt kērāk šot hač kālput kart ranjūr šot
- 29- Kē zamān oduxt čašm hān ē xāp girift ē nē axijūt, dīl hān dārt mat ē nē jombīnēt, dast hān ē škast nē rost ūt pāc hān škast nē raset .
- 30- Stūr mat jvīt bār nē šāvēt, baxt mat spūxtan nē šāyēt .
- 31- Knū tan pat gāsānik ūt nīsā pat daxmakstān ēstēt .
- 32- Ēn kū dūtak oē tan ēdūtak gūmčjēt .
- 33- Hēr ūt farmān oē xatāc tanē šāvēt, zan šūi pat mēnēšnīh girēt ūt xāstakē xāstakdār āitē .
- 34- Jān aēvatāk ūt tan tanīhā nīsā pat gīvāk ē xēs, sag ūt vāc pathamīmālīh andar nēšest .
- 35- Ham mas ūt ham kas ūt ham xatāc ūt ham bavandak, daryūs, martūm ūt āzāt martān frūtārīc mart pat oē mān āiēc .
- 36- Hač farmān āzāt martān paskūnd ūt vačīr ē āzīr bē andar oē mānōi vatārīnd čēgūn hān pūs ē kē hač pītar vartak kūnand .
- 37- Frāj oē vatāry ē dō ras sar rašēnd čīvat pohl bōland, har čē tan varjīt ēstēt rowān vīnēt .
- Frajft pat drūt ūt šātīh ūt rāmēšn .

- ٦- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
- ١١٣ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ٧- دکتر سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١١٤
- ٨- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١١٥ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١١٦
- ٩- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١١٧ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١١٨
- ١٠- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١١٩ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١٢٠
- ١١- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١٢١ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١٢٢
- ١٢- سید کاظم یحیی نوری و سید کاظم یحیی یوسفی
 ١٢٣ کارهای علمی و تحقیقاتی
 ١٢٤

- ۱۳- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۴- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۵- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۶- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۷- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۸- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۱۹- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۲۰- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۲۱- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند
- ۲۲- کس که در این راه راه می‌رود و می‌داند

۲۹- کما ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 له ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۰- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۱- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۲- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۳- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴
 ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۴- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۳۵- ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

٣٦- کار علمی سید محمد علی حسینی و اولاد
 و سید علی رضا علی ای ١٤٦٥ و امسال ١٣٥٩
 که در کتاب کار سید محمد علی و اولاد
 ٣٧- سید علی ای ١٣٦٥ و سید محمد علی
 ١٣٤٩ سید علی ای ١٣٦٥ و سید محمد علی
 سید محمد علی ای ١٣٦٥ و سید محمد علی ای ١٣٦٥
 سید محمد علی ای ١٣٦٥ و سید محمد علی ای ١٣٦٥

